

تفسیر احمد

سورہٴ عبس



۱۳۹۴

ترجمہ و تفسیر سورہ عبس
تتبع و نگارش: الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مہتمم و دیزاین: الحاج سلیم عابد « پیمان »

سوره عبس

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای 42 آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَا مِنْ اسْتَعْجَى ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي ﴿٧﴾ وَأَمَا مِنْ
جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرَهُ ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ
﴿١٦﴾ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ
﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ
مَا أَمَرَهُ ﴿٢٣﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا
الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعَبَا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾
وَحَدَائِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَاءَتِ
الصَّاحَةَ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ
﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ
مُسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾ أُولَئِكَ هُمْ
الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ ﴿٤٢﴾

معلومات موجز:

سوره « عبس » به نام سوره « سفره » نیز یاد می شود ، این سوره دارای (1) یک رکوع، (42) چهل و دو آیت، (133) یکصد و سی و سه کلمه، (552) پنجصد و پنجاه دو حرف و (292) دوصد و نود و دو نقطه است.

وجه تسمیه:

مفسرین می نویسند که : این سوره به سبب افتتاح با ذکر « عبوست یعنی تشرش رویی » که از اوصاف عادت و جبلی بشر است و بر انسان در وقت مصروفیت آن به کاری مهم چیره می شود، « عبس » نامیده شد.

نام « عبس » از اولین آیه این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که « عبس » نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن.

اسباب نزول:

مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه پسر خاله حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده اند:

عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه نابینا درحالی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبه دو فرزند ربیع، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولید بن مغیره نزد آنحضرت نشستند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنان را به سوی اسلام دعوت می کردند. امید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم دیگران نیز مسلمان شوند.

در این اثنا عبدالله بن اممکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار می‌کرد که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دعوت سران قریش مشغول‌اند.

پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این امر را که او سخنشان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند). همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن اممکتوم را گرامی می‌داشتند و چون او را می‌دیدند، می‌گفتند: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آن‌گاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم.

سیرت نویسان می‌نویسند که پیامبر صلی الله علیه و سلم دو بار او را به‌عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوات می‌گردد، تعیین نموده است. روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمی‌دهد و می‌فرماید: عبس و تولى - عبوس و ترش رو شده و قتیکه به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نه گفتند که: عبوس و ترش روی شدی زمانیکه شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده ادب و غصه در هم خلط و تربیت و تعین حدود انسان و رسالت وی در هدایت و است. این به ذات خود نوعی از اعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه می‌فرمایند که: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه و سلم است آیا اشخاص نابینایی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند جزو صحابه محسوب می‌شوند و یا خیر؟ در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن بصورت زیر است:

- 1- شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم را ملاقات کرده باشند.
- 2- به پیامبر صلی الله علیه و سلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.

حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو اصحاب رضی الله عنهم قرار نمی‌گیرد.

ولی عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره ی پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلی الله علیه و سلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می‌کند و علما شرط را بر دیدن نکرده

اند بلکه شرط بر ملاقات است.

مثلا او پس قرنی رحمه الله هر چند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان ایمان آوردند و همچنین با اسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوی کلی سوره عبس:

اگر به محتوی سوره عبس، بصورت کل نظر به اندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در 5 موضوع اساسی خلاصه می شود:

1- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.

2- اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشان

3- ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی

4- بیان گوشه ای از نعمت های الهی

5- قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران

ترجمه و تفسیر موجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

« عَبَسَ وَتَوَلَّى » (1) (چهره درهم کشید، و روی بر گردانید).

« أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى » (2) (که چرا آن کور نزد وی آمد).

« وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى » (3) (چه چیزی آگاهت ساخت ، شاید او خودش را پاکیزه می ساخت).

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید : « سبب نزول

این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه

وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد. پیامبر

(صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدت علاقمند بود. بنابراین پیامبر

(صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مرد نابینا روی

گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند، و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید.

پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سرزنشی نرم کرد و فرمود: « عَبَسَ

وَتَوَلَّى » در برابر فقیر چهره در هم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس

سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: « وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى » تو چه

می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. « أَوْ يُذَكَّرُ

فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى » یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و

این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پنددادن پنددهندگان همین است.

پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و

ضروری تر است. و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می

داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد، و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزاوارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمی شود:

مفسرین میگویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچگاه امر مشخصی، به خاطر امر موهومی ترک نمی گردد، و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقمند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود». شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن اممکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

« أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى » (4) (یا پند می گرفت و پند سودمندش می ساخت).

« أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى » (5) (اما آن کس که خود را بی نیاز می داند).

« فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى » (6) (تو به او روی می آوری).

« وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبِي » (7) (وبر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت).

« وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى » (8) (و اما کسی که شتابان به نزد تو آمد).

« وَهُوَ يَخْشَى » (9) (و از خدا ترسان است).

« فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى » (10) (پس تو بی از وی بی پروایی کنان).

« كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ » (11) (نه چنین است، این است یاد دهانی ای).

خداوند متعال می فرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگان را پند می دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می نماید. پس وقتی این روشن شد، « فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ » هرکس که می خواهد به آن عمل کند. همان طور که خداوند متعال می فرماید: « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ » و بگو: « حق از جانب پروردگارتان است پس هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.»

سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

« فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ » (12) (پس هرکس بخواهد از آن پند گیرد).

« فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ » (13) (در صحیفه های گران قدر است).

در صحیفه هایی والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمی رسد بلکه این صفحه ها « باییدی سَفَرَةٍ » در دست نویسندگان است و آن ها فرشتگان می باشند که سفیران خدا در میان خدا و بندگان هستند.

« مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ » (14) (بلند مرتبه ای پاکیزه ای).

- «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» (15) (به دست (فرشتگان =) سفیران (وحی است) .
- « كِرَامٍ بَرَرَةٍ » (16) (بزرگوار و نیکوکار).
- «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ» (17) (مرگ بر (این) انسان، چقدر نا سپاس است؟!)
- «مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (18) ((الله) او را از چه چیز آفریده است؟).
- «مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (19) (او را از نطفه (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت.)
- « ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ » (20) (سپس راه را برای او آسان گرداند).
- « ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ » (21) (بعد او را می‌میراند و وارد قبرش می‌گرداند).
- « ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ » (22) (سپس هر وقت بخواهد او را زنده می‌گرداند).
- « كَلَّا لَمَّا يُفْضِ مَا أَمَرَهُ » (23) (هرگز چنین نیست، (که او می‌پندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است).
- «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (24) (انسان باید به خوراک خود بنگرد).
- در این آیه مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در ادامه آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز می‌توان از این آیه استفاده کرد.
- به عبارتی دیگر چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد ، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است.مفسرین در تفاسیر خویش می‌نویسند که :این آیه از جمله آیاتی است که دارای معنای عام است.
- «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» (25) (بی‌گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم).
- « ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا » (26) (سپس زمین را شگافتیم به نیکی شکافتیم) .
- « فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا » (27) (آنگاه در آن دانه (های فراوان) رویاندیم) .
- « وَعَنْبًا وَقَضْبًا » (28) (و انگور و سبزیجات را).
- « وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا » (29) (و زیتون و درختان خرما را).
- « وَحَدَائِقَ غُلْبًا » (30) (و باغ‌های پر درخت و انبوه را).
- « وَفَاكِهَةً وَأَبًّا » (31) (و میوه و گیاهی را) .
- « مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ » (32) ((همه این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار یایان‌تان است).
- « فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ » (33) (پس هنگامی‌که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد).
- « يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ » (34) (روزی‌که انسان از برادرش بگریزد).
- « وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ » (35) (و از مادر و پدرش).
- « وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ » (36) (و از همسر و فرزنداناش (نیز بگریزد)).
- « لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ » (37) (در آن روز هرکس را کاری است که او را به خود مشغولش دارد).
- « وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ » (38) (چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).
- « ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ » (39) (خندان و شادان).

«وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ» (40) (و چهره‌هایی در آن روز غبار آلود است).
 «تَرَاهُمْ قَائِمِينَ» (41) (سیاهی و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است).
 «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» (42) (اینان همان کافران فاجرند).

مخاطب این سوره کیست :

در مورد سوره « عبس »، حدیث صحیح وجود دارد که مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) میباشند. و اینکه قاضی عیاض و دیگر علمای اهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه پیامبر نازل شده است.

ترمذی و حاکم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عبس وتولى» فى ابن أم مكتوم الأعمى أتى رسول الله صلى الله عليه وعلى وسلم فجعل يقول: يا رسول الله أرسدنى، وعند رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم رجل من عظماء المشركين ، فجعل رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم يعرض عنه ، ويقبل على الآخر . ويقول : ترى بما أقول بأسا فى هذا نزل». ترمذی (3331).

یعنی: ابن ام مکتوم نابینا بود خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به راه راست راهنمایی کن تا رستگار شوم، در آن حال یکی از بزرگان قریش نزد پیامبر نشست، پیامبر از ابن ام مکتوم رخ برتافت و روی به جانب آن بزرگ کرد و گفت: آیا به اهمیت و قوت سخنانم پی می‌بری؟ آن غافل با بی‌توجهی و غفلت گفت: نه، پس خدا آیه « عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى » را نازل کرد.

عبدالرزاق مهدی (محدث معاصر) در تحقیق بر کتاب « اسباب النزول » سیوطی گفته: این حدیث صحیح است، ترمذی 3331، ابن حبان 535، حاکم 2 / 514 و واحدی 845 روایت کرده اند. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است. ناگفته نماند که شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح می‌داند: « صحیح الترمذیم (3331). ابویعلی نیز مانند این روایت را از انس نقل کرده ولی نام آن مرد را ابی بن خلف گفته است.

در: طبری 33624 از قتاده از انس روایت کرده اسناد آن حسن است، (مسند ابویعلی 5 / 431 دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 3494 از قتاده بدون ذکر انس روایت کرده است با این وصف به حدیث قبلی شاهد است.

پس بنا به صحت حدیث مربوطه (که شواهد دیگری هم دارد) قضیه درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مکتوم است. قابل تذکر است که: عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند. در روایت ابن کثیر آمده است:

که حضرت عبد الله بن ام مکتوب صحابی نا بینا از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا نمود ، تا آیه ای از قرآن مجید را به او تعلیم دهد ، ونسبت به پاسخ این سوال اصرار فوری داشت ، ورسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول به تبلیغ سران کفار مکه بود که عبارت بودند از : عبه بن ربیعہ ، ابو جهل بن هشام و حضرت عباس بن عبد المطلب

کاکای آن حضرت که تا آن زمان به اسلام مشرف نگردیده بود ، لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این اصرار عبد الله بن ام مکتوم و تقاضای جواب فوری او ، ناراحت شد ، زیرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته و همیشه حاضر در صحنه بود ، می توانست در اوقاتی دیگر ، سؤال کند، و در تاخیر نمودن به پاسخ او ، ترس نقصان در دین وجود نداشت ، بر خلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه کلمه الله را به گوش آنها برساند ، و در این وقت به گفتگوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش فرا می دادند ، لذا امکان داشت ایمان بیاورند ، و اگر گفتگو با آنها قطع می شد ، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجه به این احوال و اوضاع ، آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روی گردانید ، و ناگواری خود را اظهار داشت ، و صحبت تبلیغ را که با کفار قریش در جریان بود ، بر قرار نمود . پس از اختتام جلسه آیات مذکور سوره ای « عبس » نازل گردید ، و در آنها این روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناپسند قرار داده شد ، و به او رهنمایی گردید .

چون اجتهاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که مسلمانی که آداب مجلس را در نظر نمی گیرد ، باید قدر منتبه گردد ، تا در آیند آداب مجلس را مراعات نماید ، بدین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مکتوم روی گردانید . علت دیگر این بود که :

در ظاهر حال ، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند ، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله ، بر طرف کردن آن مقدم می شد ، ولی حق تعالی جله شانیه ، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت ، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است ، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او ، یقینی است ، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما گفتگو کند ، امر موهومی است ، و نباید امر موهوم ، بر امر یقینی تر جیح داده شود ، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود ، قرآن با لفظ « اعمی » بیان فرمود ، که او نابینایی بود ، نمی دید و متوجه نبود ، که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد ، و با چه کسانی دارد گفتگو می نماید ، لذا چون او معذور بود ، مستحق اعراض نبود .

از این معلوم می شود که اگر شخصی معذوری به علت عدم آگاهی ، کاری بر خلاف آداب مجلس انجام بدهد ، قابل عتاب و سرزنش نمی باشد .

« عَبَسَ وَتَوَلَّى » « عَبَسَ » به معنای ترش رویی نمودن ، یعنی اظهار ناگواری در صورت ، و « وَتَوَلَّى » به معنای روگردانی است .

در اینجا موقع خطاب به صیغه ی حاضر بود که می گفت شما چنین کردید ، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد ، که در آن ، ضمن حالت عتاب ، نیز احترام رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاحظه شود ، و یاباه کار بردن صیغه ی غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است ، و اشاره نمود

که چنین برخوردی مناسب شان شما نبود، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است که:

« و ما یدریک » شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی در یافت می نماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه ی غایب و به کار بردن صیغه ی مخاطب، تکریم و دلجویی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، که اگر کلاً صیغه ی خطاب به کار گرفته نمی شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسند یدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع می شد، بنابراین این، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه ی غایب به جای حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، همچنین صیغه ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجویی آن جناب صلی الله علیه وسلم می باشد.

« لَعَلَّهُ يَرْكَبُ، أَوْ يَذْكَرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى » یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند، متقین است، و او را باید تعلیم داد، تا که به وسیله آن، نفس خود را تزکیه می کرد، و کمالی حاصل می نمود، و اگر این نمی شد، حد اقل از فواید ابتدایی ذکر الله، استفاده می برد، و در اثر آن در قلب او محبت و خوف خدا بیشتر می شد. لفظ « ذکرى » به معنای کثرت ذکر است.

در اینجا قرآن دوجمله اختیار نمود: « یزکی » و « یدکر » معنای اول پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصیحت پذیرفتن و از ذکر متاثر شدن است، اولی مقام ابرار و اتقیاست، که نفس خود را از هرگونه ناپاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که در راه می رود که مبتدی، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن، عظمت و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد، مقصود این که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد، یا نفع ابتدایی حاصل می شد که یاد الله و عظمت و خوف او در قلبش ترقی می کرد، و هر دو جمله با لفظ تردیدی « أَوْ » به کار برده شد، تا از این دو حالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا « مانعه الخلو » وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدای تذکری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، « مانعه الجمع » نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند. (مظهری)

معصوم بودن انبیاء:

پیامبران الهی در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که: هر آنچه از جانب الله باشد بدون کاستن یا افزودن بر آن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: « وَلَوْ نَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ » (سوره الحاقه 44-48). یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از

(مجازات) او مانع شود! و آن مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است. و به پیامبرش صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (سوره مائده 67). یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده‌ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آنرا تغییر دهند و یا کتمان نمایند، بخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هر آنچه از دین بود را بطور کامل و شامل به مردم عرضه نمود؛ و الله متعال در حجة الوداع چنین نازل کردند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده 3). یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم. همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر - نه صغائر - معصوم هستند.. و این گفته اکثر اهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی: جلد 4 / 319).

یادداشت:

گاهی پیش می‌آمد که در انجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط می‌شد، اشتباهاتی جزئی از انبیاء صادر می‌گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه بوسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می‌شد تا مبدا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می‌آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ عبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، بطور مثال:

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهوا در رکعت دوم سلام دادند، بعدا که متوجه شدند بلافاصله آنرا جبران کرده و در آخر سجده سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آنرا جبران کنند، پس یکی از حکمتهای این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است، و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می‌دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی‌دانستیم.

مثالی دیگر در ماجرای اسرای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این‌ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما درباره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه‌شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد

عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنید) و از آن‌ها فدیة بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیة آن‌ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیه « مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » را نازل کرد. أحمد (13143).

معنی آیه: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیة بگیرد) تا زمانی که کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع ناپایدار دنیا را می‌طلبید، در حالیکه خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را می‌خواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، بخاطر فدیة‌هایی که بازستاندید عذابی عظیم شما را فرا می‌گرفت!». در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس اجتهاد خویش چنین حکم کردند که اسرا را در قبال فدیة آزاد کنند، اما این اجتهاد بوسیله نزول وحی تأیید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند، و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می‌شدند و یا در یک مسئله ای مرتبط به احکام دین، اجتهادی ناصواب از ایشان صادر می‌گشت، بلافاصله بوسیله وحی اشتباه او تصحیح می‌شد و به مردم ابلاغ می‌گشت و مردم از آن دین می‌آموختند و پی به مسئله می‌بردند.

و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاهی دچار اشتباهاتی می‌شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امورات دنیوی برای یاران‌شان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امورات دنیوی و تمییز آن از امورات دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یاران‌شان سوال می‌کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت:

«أرأيت هذا المنزل أمزلاً أنزله الله ليس لنا أن نتقدمه ولا نتأخره أم هو الرأي والحرب والمكيدة؟ قال بل هو الرأي والحرب والمكيدة قال يا رسول الله فإن هذا ليس لك بمنزل امض بالناس حتى تأتي أدنى ماء من القوم فنعسكر فيه ثم نغور ما وراءه من الآبار ثم نبنى عليه حوضاً فنملؤه ماء ثم نقاتل القوم فنشرب ولا يشربون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد أشرت بالرأي ثم أمر بإنفاذه فلم يجيء الليل حتى تحولوا كما رأى الحباب وامتلكوا مواقع الماء» (فقه السيرة) و (دلائل النبوة) و البانی گفته صحیح است.

یعنی: ای رسول‌خدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بل هو الرأي

والحربُ والميكة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیکترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول الله صلی الله علیه وسلم- فرمودند: (لقد أشرت بالرأی) اندیشه‌ی درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیکترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند، و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرف‌تر همه را کور کردند و آبشان را در آن حوض‌ها انداختند.

در اینجا می بینیم که چون مسئله بر حساب بن منذر رضی الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سوال کردند تا مسئله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها در حال تلقیح نخلهای خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلَحَ» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز بخاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «مَا لِنَخْلِكُمْ؟» اوضاع نخلهای شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه تر هستید، و در مسند بزاز آمده که فرمودند:

« وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنًّا ظَنَنْتُهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هرآنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچگاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست.» صحیح مسلم (2363) و مسند البزاز (937).

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ». صحیح الجامع (2338) یعنی: «همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آنرا اجرا کنید، و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و صددرصد درست نیست).»

خلاصه اینکه:

انبیای الهی در ابلاغ دین عصمت داشتند، و هرآنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند، و اگر احیانا در پاره ای از مسائل مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و مردم آگاه می گشتند، و در کاروبار دنیایی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و

این امر لطمه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال نفرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امورات چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن برای مردم آسان بود، و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم هر آنچه مربوط به دین و رسالت می بود را بعنوان دین به مردم می فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسئله از دین است و فلان مسئله خارج از رسالت است.

بر همین مبنا فقهای اسلام فرمودند: اصل در فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آنست که اقوال ایشان مبنای تشریحی دارند و از جانب وحی هستند مگر آنکه دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی ایشان بوده، و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی اقوال او مورد تایید وحی هستند و جنبه تشریحی دارند، اما اصل در افعال نبوی همیشه بر جنبه تشریحی نیست؛ گاهی جنبه تشریحی دارد و گاهی اجتهاد و نظر شخصی ایشان است.

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاة والسلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تاسی جویند و اقتدا نمایند. رسول صلی الله علیه وسلم و پیامبران علیهم الصلاة والسلام دارای مقام عصمت و مصون از اشتباه و معاصی است. مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم می کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین

- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ انبیاء همگی معصومند. الله تعالی می فرماید: « ولو تقول علينا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منكم من أحد عنه حاجزین » (الحاقة/ 47 - 44) یعنی: و اگر (او) پاره ای گفته ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی شد.

شیخ عبد العزیز بن باز (رحمه الله) در (فتاوی ابن باز جلد 371/6) می گوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاة والسلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرماید: « والنجم إذا هوی * ما ضل صاحبکم وما غوی * وما یَنطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی » (سوره النجم/ 1-5) یعنی: سوگند به اختر چون فرود می آید (که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی گوید این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست آن را (فرشته) شدید القوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و

فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست." اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری: این مسئله به دو بخش تقسیم می شود:

1- عدم خطای انبیاء مربوط به گناهان کبیره، که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی: جلد 4 / 319 بر آن تاکید داشته.

2- گناهان صغیره، گاهی بعضی از انبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر اهل علم معتقدند که انبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند. و اگر یکی از انبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالی به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است. کسانیکه می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت اثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد می جویند: « فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى » (سوره طه 121) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد بنابراین اغوا شد یعنی راه را گم کرد.» و در سوره بقره آیه 36 می فرماید: « فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا » «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.»

جواب این است که: آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روی داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. امام ابوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که می فرماید: « ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى » (سوره طه 122) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالیکه آیات و احادیث ناطق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بهشت سخن گفته است.

جواب اینست که: نبوت در اینجا منتفی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روی داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن می سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی

اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال می فرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره 37) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

از جمله مثالهایی که خالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سؤال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الْوَادِي مِنَ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (سوره قصص 15) «هنگامی که مردم شهر در بی خبری بودند موسی به شهر درآمد؛ دو نفر را دید که با همدیگر می جنگند یکی از آن دو از قوم موسی و دیگری از طایفه دشمنان او بود. آنگاه شخصی که از طایفه موسی بود او را به کمک طلبید، موسی به کمکش شتافت و با یک مشت آن مرد را از پای درآورد و گفت: این کار از شیطان است هر آینه شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.» سپس می گویند که موسی علیه السلام از ارتکاب آن پشیمان شد و همین ندامت باعث شد که در حضور پروردگار در شفاعت پیش قدم نشود چنانکه در حدیث شفاعت که طولانی است بیان گردیده: «فَيَأْتُونَ مُوسَىٰ فَيَقُولُونَ يَا مُوسَىٰ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَضَلَّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ اشْفَعْ لَنَا إِلَىٰ رَبِّكَ أَلَا تَرَىٰ إِلَىٰ مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أَوْمَرْ بِقَتْلِهَا نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي» (بخاری) (در روز قیامت مردم پیش موسی می آیند و می گویند: ای موسی تو رسول خدا هستی و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برتری داده است. پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن. مگر نمی بینی ما در چه وضع و حالی هستیم؟ در جواب می گوید: پروردگرم امروز چنان خشمگین است که نه در گذشته و نه در آینده بدین صورت خشمگین نخواهد شد من کسی را بدون اینکه مأمور به کشتن او باشم، کشتم. من هم اکنون در فکر خود می باشم. خودم، خودم، خودم.)

در این باره نیز می گوئیم: آنچه که مخالفان در حق موسی علیه السلام بیان کرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنانکه خداوند متعال می فرماید: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ* وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ* فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (سوره شعرا 18-21) «گفت: ای موسی آیا تو را در میان اهل خویش در دوران جوانی نپروراندم؟ و سالها عمر خویش را در میان ما گذراندی و انجام دادی آنچه را می خواستی و از جمله ناسپاسان بودی. گفت: من آن کار را کرده و از جمله گمراهان بودم سپس گریخته و از عقوبت شما ترسیدم آنگاه پروردگرم مرا دانش آموخت و از جمله پیامبران قرار داد.» موسی قصد کشتن او را نداشت بلکه هدفش دفاع از برادرش بود

بنابر این مرتکب قتل عمد نشد و به خاطر این کار موسی از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نیز او را بخشید چنانکه می فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره قصص 16) «گفت: پروردگارا به درستی که به نفس خویش ظلم کردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشید که به راستی او صاحب بخشش و رحمت است.» و ایرادهایی را به پیامبران نسبت می دهند که در حقیقت امر خلاف اولی است یعنی انجام ندادنش بهتر بود.

مامسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

در قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ وَا مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (سوره زمر 41). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که ، هدایت یافت به سود وفایده خودش است، و هر که گمراه شد به زیان و ضرر خودش تمام میشود، و تو وکیل و مسؤل آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیه متبرکه (41 سوره زمر) مینویسند که اساساً قرآن عظیم الشان برای هدایت و رهنمایی بشریت نازل شده. «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ» (بطور یقین این کتاب پر جلال و پر معجزه میباشد ، بدون اینکه در آن باطل و اشیا بی مفهوم باشد ، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم) .
 علماء میگویند در مورد کلیمه «حق» که در آیه متذکره ذکر گردیده است، میتوان دو تفسیر را از آن بعمل آورد.

1- اول اینکه نزول و ارسال قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم ، به حق صورت پذیرفته است ، و در آن هیچگونه چیزی باطلی دیده نمیشود.

2- دوم اینکه این کتاب حق است (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) است ، قرآن عظیم الشان کتاب برحق و در آن جای هیچگونه شک و شبهه وجود نمیتواند داشته باشد ، و برای هدیت متقیان نازل گردیده است .

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب : یعنی قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمایی و هدایت بشریت نازل گردیده است ، بنا بر انسانها است تا در رهنموی و هدایت این کتاب آنچه که حق است بدان عمل نمایند و از آن چیز که موجب ضلالت انسانی میگردد از آن باید دوری و اجتناب نماید ، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن اعیار ساخت ، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب می کند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت ، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده و منع نموده است ، باید هشدار آنرا جدی گرفت و خود را از انجام آن نگاه کرد. به هر آنچه که قرآن عظیم الشان ما را فرا میخواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده ، آن را باطل و ناروا شمرد و از آن دوری کرد.

در ادامه آیه شریفه می آید: « فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ » پس هر کس و هر انسان راه هدایت را قبول کرد ، راه هدایت را در پیش گرفت ، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به

نفع او خواهد بود ، زیرا که حکم علمی است که : نتیجه حق پذیری به خود انسان باز میگردد.

« وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا » (و هرکس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان و ضرر خودش تمام خواهد گردید ، در نتیجه شخص گمراه ای خواهد بود ؛ و به اصطلاح کيفر عمل انحرافی خویشرا خواهد چشید.

« وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ » و تو ای پیامبر! بر آنان به بحیث وکیل و مراقب گماشته نشده‌ای، و موظف نیستی که حق را به قلب ، جان و وجود آنان برسانی ، و به اصطلاح همیشه مراقب و مو اظب آنان باشی که آنان انحراف ننمایند . زیرا که تو نمی‌توانی آنان را به اسلام و ایمان وادار به اجبار سازی. تنها و تنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است ، نه نگهبانی از دل‌های مردم و یا اجبارشان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد، و پیمان و التزام قلبی و درونی است که انسان با اختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام ایمان اجباری را قبول ندارد و پروردگار با عظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند. در منطق قرآن ، کسانی که انتخاب کننده دین ناحق باشد آنرا کافر و کسانی که قبول کننده دین حق باشد آنرا مؤمن مسمی می کند. درین محاسبه کسی میتواند مسلمان باشد و سرانقیاد و تسلیم به راه حق فرو آورده باشد اما مؤمن نباشد.

چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خودش شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.

دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیه : ۲۵۶ سوره بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است :

پروردگار با عظمت ما می فرماید : « لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي ... »
 الايه) اجبار واکراهی در (قبول دین) نیست ، چراکه هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است .

شأن نزول آیه متبرکه که : این آیه در سوره بقره بوده و سوره بقره بعد از هجرت به مدینه آغاز گردیده است. وحی این سوره زمان آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و استحکام بود.

مفسرین میگویند : که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیلۀ بنی سالم بن عوف ، در مورد شخص بنام « حصین » ، نازل شده است :

قصه طوری است که: « حصین » که خودش مسلمان شده بود ، دوپسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند .

این مرد داستان را بحضور محمد صلی الله علیه و سلم عرض داشتند که یا رسول الله ! آیا میتوانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم ، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیه شریفه « لا اكره في الدين ... » نازل شد .

همچنان برخی از مفسرین در شان نزول این آیه فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست بنام « صبیح » میخواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند.

در همین اثنا آیه « لا اکره فی الدین » بر پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد و به « صبیح » و تمام مسلمانان هدایت داد شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار واکرهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار میباشند. همچنان حضرت عمر رضی الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: « انا عجز کبیره والموت اقرب الی » یعنی من پیر زن بزرگسالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهبم را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار نه نمود؛ بلکه این آیه شریفه را تلاوت نمود که: « لا اکره فی الدین » یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور واکراه امکان ندارد. دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداشته، بلکه ایمان و عدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر» (بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که میخواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می خواهد (بدان) کافر شود.) (سوره الکهف: ۲۹) قرآن عظیم الشان محمد صلی الله علیه وسلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است و تو نمیتوانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأنت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین» (یونس: آیه ۹۹) «آیا تو (ای پیغمبر!) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

وباز در سوره (العاشیه: آیه: ۲۲) میفرماید: «لست علیهم بمسیطر» (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشان در سوره الشوری آیه: ۴۸ میفرماید: «فان اعرضوا فمأارسالک علیهم حفیظاً إن علیک إلا البلاغ» (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما تو به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم. بر تو پیام باشد و بس.) همچنان قرآن عظیم الشان در (سوره مزمل آیه: ۱۹) میفرماید: «فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً» «پس هرکس که بخواهد (میتواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید» در این آیه متبرکه جمله «من شاء» دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. «انا هدیناه السبیل إما شاکراً وإما کفوراً» «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یکدیگر مشخص شده است و انتخاب هر یک به

سوره عبس

دست خود انسان است ، او مجبور نیست و در عمل میتواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند ، لکن اگر راه حق و حقیقت را انتخاب کرد ، به جنت و سعادت ابدی دست می یابد و اگر راه باطل را انتخاب کرد ، به عذاب دردناک ، وجهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد .

قرآن عظیم الشان در بیش از (۱۲۰) آیه تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم ، بر ای آنها صلاحیت عام تام داده شده است تا در پذیرش و رد دین آزاد باشند .
بنابر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه اهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود : « اذهبوا فأنتم الطلقاء » : بروید ، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سرنوشت ساز بر آنان ، کسی را به اسلام مجبور نکرد .

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم .

فهرست:

- معلومات مؤجز
- وجه تسمیه
- اسباب نزول
- شرایط صحابه شدن
- محتوی کلی سوره عبس
- ترجمه و تفسیر مؤجز
- مخاطب این سوره کیست
- معصوم بودن انبیاء
- عصمت پیامبران در چه چیز های است؟
- مامسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

منابع و مأخذ های عمده:

- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم (تالیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی
- تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی
- فیض الباری شرح صیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی
- تفسیر طبری - امام المفسرین
- تفسیر پرتوی از قرآن
- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر (متوفی سال 774 هـ)
- امام سیوطی کتاب « اسباب النزول »
- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفانی
- جلوه های از اسرار قرآن مهندس حکمتیار
- تفسیر معارف القرآن مولف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا محمد یوسف حسین پور
- تفسیر فی ظلال القرآن/ سید قطب (متوفی سال 1387 هـ)
- تفسیر نور تألیف دکترا مصطفی خرم دل
- تفسیر کابلی (تالیف: شیخ محمود الحسن دیوبندی مترجم: هیاتی از علمای افغانستان)
- صحیح مسلم
- صحیح البخاری